



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان قاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷ نامبر: ۸۸۹۸۶۸۲۸-۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharghdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۴:۱۳ آذان مغرب ۵:۵۸ آذان صبح فردا ۴:۵۹ طلوع آفتاب ۶:۲۸

سفره تکنانی

رب گوجه‌فرنگی



ناستین مجابی نویسنده

● اگر بگویم که گوجه‌فرنگی‌های آن زمان با حالا فرق می‌کرد، خوشمزه‌تر بود، آبدارتر، بزرگ، گرد و پخ شاید بگویید همه‌چیز آن زمان به نظر آدم‌های مسن بهتر می‌آید اما باور کنید راست می‌گویم اصلا گوجه‌فرنگی بادامی شکل نبود هرچه بود از ریز و درشت، گرد بود و پوست نازک و آبدار. با نون و پنیر عصرانه خوبی بود. فکر کنید که بخواید از این گوجه‌ها بار پیزی. الحق که رب آن هم مثل خودش مزه‌ای دیگر می‌داد. جعبه‌های گوجه‌فرنگی رسیده تابستان بار الاغ یا گاری از راه می‌رسید. توی حیاط ردیف کنار دیوار در سایه گذاشته می‌شد و خراب و لهیده‌هایش جدا می‌شد و خوب‌هایش توی حوض ریخته می‌شد غلٹی توی آب داده می‌شد و سپس دوباره توی جعبه‌ها ریخته می‌شد. جعبه را زیر تلمبه که آب خوردن را از آب انبار به حوض می‌آورد قرار می‌دادیم و تلمبه می‌زدیم تا با آب تمیز و خنک آبکشی شود و جعبه‌ها را در آفتاب قرار می‌دادیم تا آب آنها خشک شود تا رب کپک نزند. کنار دیگ بزرگی را که رویش آبکش مسی گذاشته شده بود روی کتل چوبی می‌نشستیم. یکی‌یکی گوجه‌ها را با دست له می‌کردیم و توی آبکش می‌ریختم. مامان می‌گفت: چاقو زدن به گوجه مزه رب را خراب می‌کند. خاتون احاق را کنار دیوار توی سایه پر آش آماده کرده بود. تابه مسی بزرگ را روی اجاق می‌گذاشتیم و با آبگردان آب گوجه‌ها را توی آن می‌ریختم تا بجوشد و سفت شود. فضای حیاط و گاه تا مسافتی دور از خانه بوی رب – که من دوست نداشتم- پخش می‌شد. مامان مراقب و هشیار، گفتگیر به دست، دایم رب را هم می‌زد تا وقتی آب به اندازه تبخیر و رب سفت شود، آن وقت آن را می‌گذاشت تا سرد شود، بعد می‌ریخت توی تغارچه کاشی آبی‌رنگ، تا نمک بزند به اندازه و هم بزند و آماده توی کوزه‌های کوچک کاشی‌ی بربزو و رویش کمی روغن یا شمع آب کرده بریزد که کپک نزنند و روی آن را با پارچه تمیزی بپوشاند و درش را گچ بگیرد و بگذارد جای خنک برای تمام سالی که گوجه‌فرنگی نایاب بود و غذاهایش را با آن رنگ و لعاب بدهد اغلب غذاهایی که با این رب پخته می‌شد احتیاج به زعفران نداشت. بخشی از کار مامان که ابتکار خودش بود این بود که گوجه‌های یک‌دست و یک اندازه و رسیده و خوشرنگ را سوا می‌کرد و آن را حلقه‌حلقه می‌کرد. آن وقت الک‌ها و آبکش‌ها را دمر در آفتاب می‌چید و حلقه‌های نمک‌زده را روی آن می‌چید و در آفتاب زل قرار می‌داد تا هوا از زیر الک عبور کند و زودتر خشک شود تا وقت خشک‌شدن آنها را زبرورو می‌کرد. وقتی گوجه‌ها خوب خشک می‌شد آن را توی کوزه می‌چید ردیف‌بردیف و دوباره کمی نمک می‌زد و روغن رویش می‌ریخت و به همان ترتیب گچ می‌گرفت. البته روش معمول دیگری هم برای خشک کردن گوجه بود که حلقه‌ها را ریسک کرده و روی طناب می‌انداختند. البته آن را دیگر لازم نبود که توی کوزه بگذاردند و در جای خنک نگه می‌داشتند و مثل ریسه‌های فلفل و بادمجان برای غیرفصل نگه می‌داشتند. وقتی در کوزه را برای استفاده باز می‌کردیم عطر و طعم آنها چیز دیگری بود. آنها را روی بادمجان‌ها که به همین سبک برای غیرفصل آماده شده بود می‌گذاشت. خوشمزه و خوشرنگ. البته حالا که در تمام فصول همه‌چیز هست این چیزها و حرف‌ها بنظر غیرمعمول می‌آید. مامان عاشق این بود که در هر مهمانی غذاهای خوشمزه و جدیدش گل کند. خوردن خورش بادمجان که رویش گوجه‌فرنگی‌های خشک را ردیف‌برم‌ردیف چیده بود و تازه شده بود در زمستان برای میهمانان غیرمنتظره بود.

رویداد

تور کنسرت‌های اروپایی «علیرضا قربانی» برپا می‌شود

● خبر آنلاین: تور اروپایی کنسرت «حریق خزان» به انگسازی مهیار علیزاده و خوانندگی علیرضاقربانی برقرار می‌شود. پس از برگزاری کنسرت شهر وین که چند ماه پیش برگزار شد و استقبالی که مخاطبان از اجرای «حریق خزان» داشتند، تصمیم گرفته شد برنامه جدیدی به صورت تور یک گسترده در نوامبر ۲۰۱۳ میلادی در چند شهر بزرگ اروپا برگزار شود. این کنسرت‌های پیاپی ۲۸ آبان آغاز می‌شود و حدوداً ۱۵ روز به طول می‌انجامد. بنیاست اجراها همگی با صدای علیرضا قربانی و آانسابل موسیقی هنری ایرانی به صحنه رود. اجراها برای کشورهای آلمان، اتریش، سوئد و چند کشور دیگر در نظر گرفته شده است.

شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان قاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷ نامبر: ۸۸۹۸۶۸۲۸-۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharghdaily.ir

دخترای ننه دریا

روایتی از زندگی زنان در قانائن

دستانی که بوی زعفران می‌دهد

آزاده تاجعلی

خورشید که می‌خواهد طلوع کند، اول به خراسان سر می‌زند، خاک آبادی‌ها را روشن می‌کند و بعد آرام آرام به سراغ شهرها و مردمان خواب‌زده می‌رود. در آبادی‌ها، زنان بیساری هستند که قبل از خورشید، خانه‌های کوچکشان را روشن می‌کنند و با مردانشان راهی زمین می‌شوند. اینجا «تندیل» است. روستای کم‌جمعیتی در حاشیه «قائن» که از سده‌های پیش، شرق خراسان بزرگ را با گل‌های زعفرانش خوشبو کرده است؛ «زینت» جوان‌ترین زن تندیل، ۲۵سال دارد و با شوهرش زعفران‌القوی می‌کند. خودش می‌گوید: شش‌ساله که بودم، یاد داشتم (بلد بودم) پیازهای زعفران را همراه مادرم در خاک بکارم و اولین کار کشاورزی‌ام شاید روزی شروع شد که توانستم چهار تا پیاز را مثل بزرگ‌ترها بکارم و خاک بریزم تا دیده نشوند. من چون خیلی به مادرم وابسته بودم، همراه او همیشه سر زمین می‌ماندم و بازی‌های بچگی‌ام انگار همیشه با انگشت‌های زعفرانی و بوی خوب گل‌ها بوده. او ادامه می‌دهد: بیشتر کار ما در برج شش موقع کاشت پیاز زعفران و بعدش هم در برج هشت، موقع برداشت محصولان است. در این فاصله هم البته ما زن‌ها همیشه باید برای باران بیشتر دعا کنیم چون قنات تبدیل خیلی کم‌آب شده و مثل قدیم‌ها نمی‌تواند کفاف آبیاری را بدهد. پارسال باران خوبی نبارید و خیلی سختی کشیدیم که زعفران‌ها به گل بنشینند. من قبل از طلوع خورشید هر روز با نوزادم می‌رفتم سر زمین و دعا می‌خواندم که زعفران‌هایمان زیاد گل کند و پیازهایش خیلی بچه کنند. وقتی همه فصل برداشت رسید، هر گرگ و میش، بچه به بغل رفتم و مثل وقت‌هایی کار کردم که بچه‌ای در دامن نداشتم. کار خدا، «میرعلی» برعکس وقت‌هایی که در خانه بودیم، آرام می‌گرفت و تماشا می‌کرد، فقط گاهی شیر می‌خواست که همانجا کنار گل‌ها مثل



علیرضا قربانی

یک حرف، یک نگاه

«چشم‌ها» دست از سر ما برنمی‌دارد



بهار رهنما بازیگر، نویسنده

این‌بار یک حرف و یک نگاه توان‌ان: در عالم کار نوشتن و بازی کردن به تجربه عجیبی دست پیدا کرده‌ام، اینکه بعضی کارها هست که تعقیبت می‌کند. دست از سرت بر نمی‌دارد. دنبالت می‌آید. هی خودش دوباره خودش را به خلق شندن و تولد دوباره می‌رساند و اینها معمولا نوشته‌ها و نقش‌هایی هستند که درسی برای پس دادن در آنها برای ما وجود دارد. نمایشنامه «چشم‌هایی که مال توست» بر اساس داستانی به همین نام که پارسال در مجله «گلستانه» هم به چاپ رسید، یکی از داستان‌های من است که به این باور رسیده‌ام که حالا حالا‌ها دست از سرم برنمی‌دارد و این دست از سرم برداشتنش اتفاقا بار خوشایندی هم برآیم دارد.

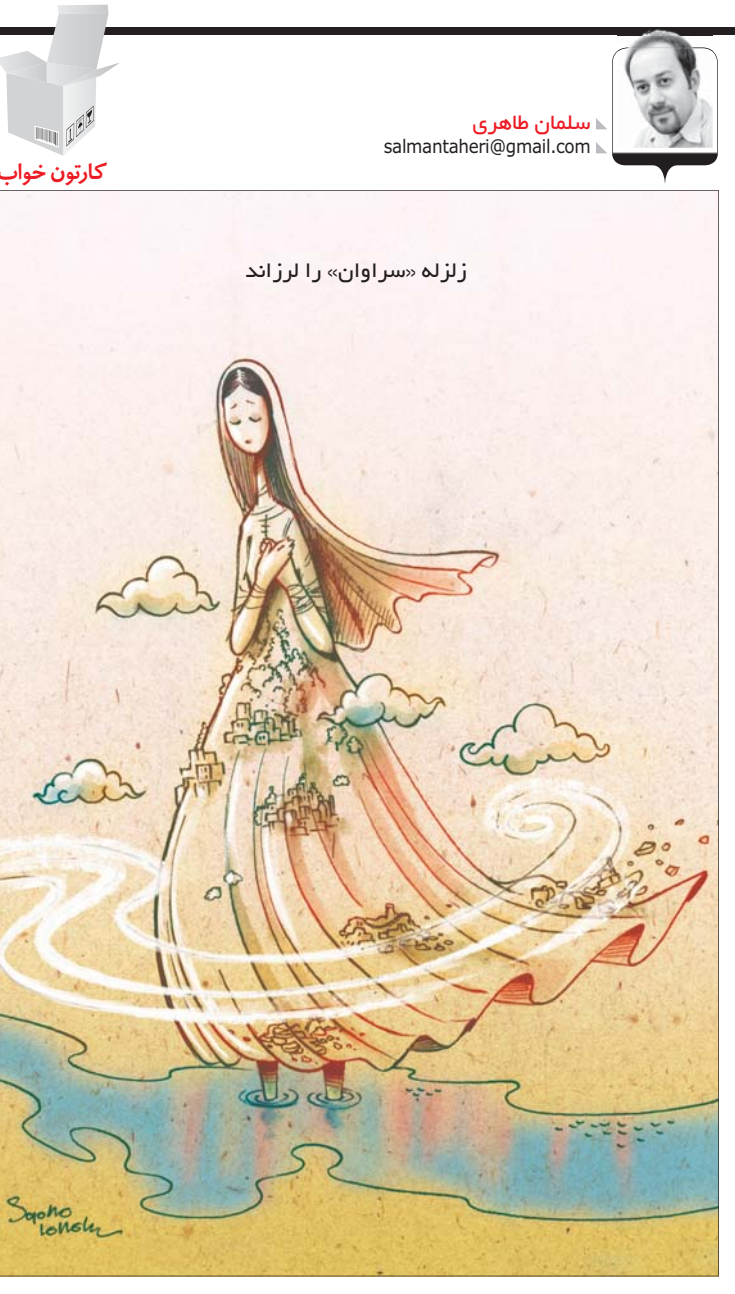
چند روز پیش با خاتم جان و دوست داشتنی‌ای گپ و گفتی داشتم درباره ورزش محبوب او یعنی «بانجی جامپینگ» یا پریدن از ارتفاع با طناب. در میان گفتوگوهایمان به این نتیجه رسیدیم که کسی که جرات پریدن از چنین ورزشی را دارد قطعاً از خیلی چیزها نمی‌ترسد و وابستگی‌های زمینی‌اش آنقدرها نیست. جالب است که خاتم ورزشکار اعتقاد داشت که ارتفاعی که بار آخر بریده (چیزی نزدیک به ۲۵۰ متر) اقتدر برایش طولانی به نظر رسیده که انگار یک شبانه‌روز در راه بوده تا به زمین برسد و دوباره به آن بالا باز گردد و در فرهنگسرای ارسباران.



چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۲ ۶ جمادی‌الاول ۱۴۳۴ ۱۷ آوریل ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۷۰۹ ۱۶ص‌ف‌حه

شعر زمان ما به «روایایی» رسید

ایسنه: کتاب «یدالله رویایی» از مجموعه «شعر زمان ما» به قلم فیض شریفی در راه است. این کتاب از مجموعه «شعر زمان ما»، کتاب «یدالله رویایی» در دست آماده‌سازی است و احتمالاً به نمایشگاه کتاب می‌رسد. در این کتاب، رویایی در دو شاخه؛ یعنی شعر و زندگی و چشم‌انداز تاریخی-سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین هر دفتر شعر او جداگانه مورد تحلیل قرار گرفته و به‌گزینی از شعرهای او نیز در این کتاب منتشر شده است. کتاب «یدالله رویایی» در انتشارات نگاه منتشر می‌شود.



سلیمان طاهری

salmantaheri@gmail.com

کارتون خواب

زلزله «سراوان» را لرزاند



از هر نظری ضرر

کارت دعوت به مراسم قلمه‌زدن و شکفتن

دو نوگل تازه شکفته



پوریا عالمی

● ما چهارشنبه‌ها قرار است به مسایل زنان بپردازیم که م‌ترقی جلوه کنیم. از ما خواسته شد برای باروری جامعه جوانان را دعوت به ازدواج کنیم. در این زمینه که کاری از دست ما برای جوانان برنمی‌آید، البته می‌توانیم یک نسخه کلی بیچیم که عزیزان من دودوتا چهارتا کنید می‌بینید که عروسی گرفتن و تشکیل خانواده چقدر گران می‌افتد و کلاً به زحمتش نمی‌ارزد! اما امروز برای نوگلان تازه‌شکفته که قصد شکفتن و شکوفه‌دادن (و احیاناً پیوندزدن یا قلمه‌زدن) دارند، محتوای یک کارت عروسی را برایتان منتشر می‌کنیم. شما هم می‌توانید از این متن استفاده کنید و عاقبت‌بخیر شوید، اگر هم خبری بود، ما را خبر کنید با پیچه‌های تحریریه بباییم یک پلوی عروسی بخوریم و از نزدیک ببینیم واقعا کسی هست الان راست‌راستکی زن بگیرد یا نه.

کارت عروسی

بدین‌وسیله (همین وسیله‌ای که دست‌تان است) به اطلاع عموم (به‌خصوص شما دوست عزیز که در این زمینه سوال داشتی) می‌رساند تمهیداتی اندیشیده شده است که آسایش به خاندان (محل نوشتن اسم عروس) و آرامش به خانواده (محل نوشتن نام داماد) بازگردد. و برای انجام این مهم چه کاری بهتر از اینکه اخلاگران آرامش و برهم‌زنندگان نظم عمومی در دو خانواده جان به‌لب‌رسیده، بروند سر خانه و زندگی خودشان تا آتیش‌شان را جای دیگری بسوزانند؟ به همین‌منظور از شما فامیل دور یا نزدیک، بستگان، وابستگان، همسایگان، کسبه محل، سمساری سر خیابان و همچنین از ممدآقا بقال سسر کوچه به صورت رسمی دعوت می‌شود در مجلسی که برای راضی کردن این‌دو نوگل تازه‌شکفته‌ما اِپَرْ خَر؛

عروس خانوم دوشیزه سعیده خاوم و مامداماد (شاه‌داماد سابق) فرهادخان...

تعدادک دیده شده تا این‌دو نوگل خندان را بفرستیم بروند حیاط خودشان بازی کنند، حضور به هم برسانید و دلی از عزا و غذا (که توسط یک رستوران درست و حسابی طبخ شده تا بعد از عروسی غر نزیند برنجش دون بود، خورشش شور بود) دریاورید. همچنین مستدعی است از آوردن ساعت دیواری و سرویس لیوان بشکن ایرانی به عنوان هدیه اکیدا خودداری فرمایید با تشکر.

اینفورمیشن:

مجلس شادی (به دور از لهو و لعب) و فقط مناسب برای پاپکوبی و نواختن کف مرتب (به دور از زدن سوت دو انگشتی) با حال و پذیرایی ساده (به دور از نوشینی‌های غیرمجاز) روز چندشنبه، چندم اردیبهشت به نشانی تهران، سمت راست از ساعت ۵ عصر تا ۱۱ شب برقرار است. دیر بیایید شام نرسید مسوولیتش با خودان است.

مخبّر الدوله

جایزه رمان پولیتزر ۲۰۱۳

به متولد کره‌شمالی رسید

● ایسنه: جایزه بخش ادبیات داستانی «پولیتزر» به آدام جاسون، نویسنده آمریکایی متولد کره‌شمالی تعلق گرفت. برندگان بخش‌های مختلف جایزه معتبر پولیتزر در حالی روز گذشته معرفی شدند که با وجود حساسیت‌های سیاسی ایجادشده در شبه‌جزیره کره، جایزه بخش ادبیات داستانی نصیب رمان «پسر یتیم ارباب» شد. این رمان نوشته «آدام جاسون» است که اصالت او به کره‌شمالی بازمی‌گردد، اما اکنون استاد نگارش خلافاًنه در دانشگاه استنفورد است و در سافرانسیسکو زندگی می‌کند. هر یک از برندگان جایزه پولیتزر، مبلغ ۱۰ هزاردلار را طی مراسمی در ۳۰ می در نیویورک دریافت خواهند کرد. به گزارش گاردین، در بخش نمایشنامه «آباد اختر» برای نگارش «رسو» موفق به کسب جایزه شد. «فردریک لاجوال» هم با کتاب «اتش جنگ سقوط یک امپراتوری و ساخت و پندنام آمریکا» جایزه بخش تاریخ پولیتزر را از آن خود کرد. جایزه بخش زندگینامه هم به «تام ریس» رسید وی با کتاب «کنت سیاه شکه، انقلاب، خیانت و کنت موت کربستوی واقعی» پولیتزر اسمال را به خود اختصاص داد. جایزه شعر پولیتزر به «پرش گوزن» «سروده» شارون اولدن» تعلق گرفت. در بخش ادبیات غیرداستانی این جایزه معتبر «شیطان در بیشه» نوشته گیلبرت کینگ شایسته دریافت پولیتزر شناخته شد. همچنین جایزه بخش موسیقی این جایزه بین‌المللی نصیب «کرولان شاو» برای «پارتیتوی برای هشت صدا» شد.

کوجنشین

نویسنده و غربت ناگزیر

به‌طور نگران‌کننده‌ای لاغر شد. کم‌برندهایش را دوبار به دور کم‌رش می‌بست و شانه‌های کتش تا نزدیک‌های آرنج آویزان شده بود. آخر انتظار نداشت که به جای اسما و اگر‌ها و حف‌ها و اصلاحیه‌های همیشه، کل کتاب رد شده باشد.

و حالا نوبت زنش بود که به میدان بیاید و چشم‌اندازی از همه آن سنگ انداختن‌ها و از هفت‌خوان‌رستم گذشتن‌ها و پشت‌چشم نازک‌کردن‌های ناشرها و چه و چه را در سرزمینی دیگر به او نوید بدهد و وسوسه‌اش کند که به مهاجرت تن دردهد. از اینجا بود که آقای «ف» با بغضی فروخورده و قلبی شکسته به یک سفر ابدی تسلیم شد و رفت که مثلاً با پروبال باز بنویسد و با یک ناشر درست و حسابی قرارداد ببندد و به یک نویسنده جهانی تبدیل شود و کاندیدای جایزه نوبل ادبی بشود و... ساعت ۶:۳۰ عصر است که خسته‌ما اس‌رحال به خانه می‌رسد.

احساس می‌کند در همین فاصله محل کارش تا خانه ناگهان حسی، صدایی، کلمه‌ای، چیزی، مثل شعله یک کبریت در ذهنش جرقه زده است و آن جوشش آشنای گذشته‌ها را در او بیدار کرده است. باید بلافاصله به خانه برود و بنویسد.

تا صبح بنویسد... از هیاهوی جمعیت و صدای بلند موسیقی که از آن طرف در به گوش می‌رسد، حالش گرفته می‌شود و به یاد می‌آورد که امروز هم پسر لوس‌ونتر زنش یک مهمانی دیگر به راه انداخته است.

چه مصیبتی! حالا چه کند؟ تا شب به نیمه برسد، این سروصدای دلخراش را تاب بیاورد و در هیچ گوشه خانه فضای کوچک خلوتی پیدا نکند؟ نه در دستشویی و نه در اتاق خواب؟ بگذارد این دختر و پسر‌ها با آن موهای سیخ‌سیخی و خالکوبی‌های افراطی و حلقه‌های زنتی که به پرده‌های بینی و اینجا و آنجا سرشان آویزان کرده‌اند، حواس او را پرت کنند و در فرصت کوتاهی هم که زنش را در گوشه‌کناری می‌بیند، دلش بخواهد با احتیاط از او بپرسد «پن‌ها کی می‌روند؟» و جرات نکند؟ با خودش فکر می‌کند: «چرا آن روز‌ها که عاشق زنم شدم فکر می‌کردم پسرش همیشه همان‌طور کوچولو و مامانی و بی‌دردسر باقی می‌ماند...»

سردر بهترین بهانه‌ای است که شام نخورده به رختخواب برود، لحاف را بر سر بکشد و وانمود کند خوابیده یا مرده است. با سرکشیدن نوشابه دوم هم نمی‌شد. سیگار دیگری آتش می‌زد و گناه این زندگی سترون را گاهی متوجه زنش می‌کرد- که به دلیل پیوستن به خانواده‌اش در یتکه دنیا او را راهی سفر کرده بود-گاهی هم متوجه همه آن کسانی که به آخرین رمانش مجوز چاپ نداده بودند. زمانی که دست‌کم دو، سه سال روی آن کار کرده بود و از نظر مضمون و فرم می‌توانست نقطه‌عطفی در کارهای او باشد. روزی که خبر «غیرقابل چاپ بودن» کتابش را شنید، آنچنان به هم ریخت و ناامید شد که یک هفته تمام با تب‌لورز و هدیان به رختخواب افتاد. بعد هم



ناهید کبیری شاعر و نویسنده